

قاعده امکان اشرف

قسمت اول

فضل الله خالقیان

العالم» استنباط کرده ارسطو می‌بایست در علویات قائل به این قاعده باشد. ولی خود او این معنا را در حد یک اشاره می‌داند نه یک کلام صریح. و اگر این را هم در نظر بگیریم که شواهد دیگر غالباً از اثولوجیا بمیان آورده می‌شود^۱ و علیرغم اعتقاد متقدمین این کتاب از آثار ارسطو نبوده بلکه فراهم آمده از کلمات افلوطین است؛ به این نتیجه می‌رسیم که ارسطو در باب این قاعده و تأسیس آن بشکل یک قاعده فلسفی، کلامی صریح نداشته و اشاره‌وار از کنار آن گذر کرده است و این علمای اسلامی بوده‌اند که همچون سایر مسائل که از آثار یونانیان ترجمه شد و بعداً در فلسفه اسلامی بسط و توسعه پیدا کرد، این مطلب شریف را پروراند و در استنتاج مسائل مهمی از آن بهره جسته‌اند.

اعاظم حکماء همگی به این مسئله عنایت داشته و آن را در آثار خود وارد کرده‌اند. صدرالمتألهین در طلیعة گفتار خویش پیرامون این قاعده می‌گوید:

«و قد نفعنا الله سبحانه به [قاعده امکان اشرف] نفعاً كثيراً بحمد الله و حسن توفيقه و قد استعمله معلم المشائين، مفيدهم صناعة الفلسفة في «اثولوجيا و في كتاب» السماء و العالم و حيث قال - كما هو المنقول عنه يجب ان يعتقد في العلويات ما هو الاكرم و كذا «الشيخ الرئيس» في الشفاء و التعليقات و عليه بنا في سائر كتبه و رسائله ترتيب نظام الوجود و بيان سلسلتي البدو والعود و امعن في تأسيسه الشيخ الاشراقي امعاناً شديداً في جميع كتبه كالمطارحات و التلويحات و كتاب المسمى بحكمة الاشراق...»^۲

میرداماد هم قبسات خود را به این مورد اختصاص

۱ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، تصحیح هانری کرین، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (۱۳۷۲)، جلد اول، ص ۴۳۵.
۲ - میمرها و سایر میامیر، «افلوطین عند العرب»، ص ۵۶.
۳ - اسفار، ج ۷، ص ۲۴۵-۲۴۴.

۱ - «طرح کلی بحث و رئوس مسائل»

چنانکه ادعا می‌کنند نخستین بار در کلمات ارسطو از این قاعده سخن به میان آمده است و سپس در کلمات بزرگان و اساطین حکمت اسلامی همچون شیخ‌الرئیس، شیخ اشراق، صدرالمتألهین و میرداماد این عنوان مطرح و مورد بحث و استنتاج واقع شده است.

مسائلی که در این زمینه بنظر می‌رسد شرح زیر است:

۱ - آیا در آثاری که از ارسطو باقی مانده بصراحت چنین مطلبی وجود دارد یا نه؟ و اصولاً این قاعده تا چه حد مطمح نظر وی بوده و بعداً در دست حکمای اسلامی چه سرنوشتی پیدا کرده است؟ بعبارت دیگر نتیجه تطبیق بین نظرات فلاسفه اسلامی با نظر ارسطو در این باب چه چیزی را نشان می‌دهد؟

۲ - در نزد حکیمان مسلمان این قاعده چگونه تقریر شده است؟ و آیا تعریف واحدی که مورد پذیرش همه آنان باشد وجود دارد؟

۳ - چه استدلالی تکیه گاه قوت این قاعده را تشکیل می‌دهد؟ و آیا این استدلال قابل نقد و مناقشه است یا نه؟

۴ - کاربرد این قاعده در چیست؟ بعبارت دیگر چه فوایدی بر آن مترتب است؟

اینک که طرح کلی بحث آراسته شده و روشن است که دنبال چه می‌گردیم از نخستین مسئله آغاز می‌کنیم و با ذکر آن به مقدمه پایان می‌دهیم.

شیخ اشراق در کتاب مطارحات خود فصلی را به توضیح قاعده امکان اشرف اختصاص داده است، وی در پایان این فصل چنین می‌گوید:

«و اجماله لامام الباحثین ارسطو فی اشارة اشار اليها

فی كتاب «السماء و العالم» ما معناه انه يجب ان

يعتقد في العلويات ما هو الاكرم لها و الاشرف.»^۱

در واقع براساس آنچه که سهروردی از کتاب «السماء و

داده است.^۴ از متأخرین، حکیم ملاحادی سبزواری و علامه طباطبائی این قاعده را طرح و در کتب خود آورده‌اند. بدین ترتیب سهم عظیم دانشمندان اسلامی در گسترش علوم، بار دیگر روشن می‌شود تا به حدیکه آثار مؤسسان و بانیان قواعد فلسفی در جنب آثار ایشان ناچیز می‌نماید.

نکته دیگری که مقدمه را با ذکر آن پایان می‌دهیم، دقتی است که حکیم سبزواری در آغاز تشریح این قاعده در شرح منظومه به عمل آورده است و آن اینکه امکان چیزی نیست که بتوان آن را به اشرف و اخس بودن توصیف کرد، مگر اینکه مراد حکماء از امکان همان ممکن باشد (ذکر مصدر و اراده صفت که همان اسم فاعل می‌باشد)، زیرا امکان یک معنای سلبی است (سلب ضرورت وجود و عدم یا سلب ضرورت یکی از آن دو) و وصف ماهیتی است که نسبت به وجود و عدم حالت استواء دارد و این حالت منتظره دیگر معنا ندارد که شریفتر یا پست‌تر باشد.

فقط معلوم نیست چرا حکیم سبزواری در این مورد تنها به میرداماد تاخته است در حالیکه تعبیر به امکان اشرف در لسان همه حکماء بطور یکسان بکار رفته است!

«و قبسات السید - قدس سره - مع کمال فصاحته لیس علی و ما ینبغی، اذ الامکان لا یوصف بالاشرف و الاخس، الا ان یکون مرادهم بالامکان هو الممكن».^۵

۲ - بیان قاعده و تقریر آن

در تعریف قاعده، می‌توان گفت: «ممکن اشرف در مراتب وجود، اقدم از ممکن اخس می‌باشد. بنابراین هر گاه ممکن اخس موجود شود، باید ممکن اشرف پیش از آن موجود گشته باشد».

اساطین حکمت، مفاد این قاعده را همینطور بیان کرده‌اند و صرفنظر از اختلاف جزئی در تعبیر، برداشت و

فهم ایشان، جملگی واحد و یکنواخت است:

«و من القواعد الاشراقية ان الممكن الاخس اذا وجد، فیلزم ان یکون الممكن الاشرف قد وجد».^۶ «قاعده اخری می‌باشد قاعده امکان اشرف مفادها ان الممكن الاشرف يجب ان یکون اقدم فی مراتب الوجود من الممكن الاخس و انه اذا وجد الممكن الاخس فلا بد ان یکون الممكن الاشرف من قد وجد قبله».^۷ در این بین میرداماد در قبسات تعریف دقیقتری ارائه کرده است که با نظر به این تعریف می‌توان از برخی سؤالات و توهمات از پیش پاسخ داد:

«فتقول: تحریر دعواه ان کل ممکن موجود فی عالم الامر و اقلیم الابداع، فان الممكن الاشرف منه موجود بالفعل قبله [قبل از اخس] فی درجه عقلية متقدمة».^۸

زیرا این قاعده در عالم ماقبل «کون» و حرکات که عالم تزاخم و تصادفات است جاری می‌باشد. این عالم همان است که در تعریف میرداماد بعنوان عالم امر و اقلیم ابداع نامیده شد؛ و عالم مادون همان است که در مقابل عالم مبدعات، عالم کائنات نامیده می‌شود. در عالم طبیعت که دار حرکت و تضاد و تزاخم است گاهی ممکن است کمالی که بحسب ذات برای یک موجود ممکن و قابل اکتساب است به سبب امور خارجی و موانع بیرونی، حاصل نشود. بنابراین نباید چنین گمان کرد که وقوع ممکن اشرف در این دنیا واجب و لایستخلف است. چنانچه ما خلق کثیری را می‌یابیم که از دستیابی به کمالاتی که برایشان ممکن است، محرومند؛ و نیز پیامبر اسلام با اینکه اشرف رسل در ختم ایشان مبعوث گشته است در حالیکه به حسب روحانیت کلی خود سابق بر تمام انبیاء است «کنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین» و از معصومین علیهم السلام نقل شده است: «نحن السابقون اللاحقون» یعنی اینان به سبب روحانیت کلیه‌ای که دارند و سایط فیض و غایات کون می‌باشند و «لولاک لما خلقت الافلاک»، «بکم فتح الله و بکم یختم» و «السابقون دهرأ و اللاحقون زماناً» درباره آنهاست. حال آنکه موجودات طبیعی و اجسام و جسمانیات شخصی در گرو شرایط ادوار و رفع موانع می‌باشند. لذا در این طبقه از عالم، ممکن اشرف بوجود خواهد آمد. بشرط اینکه مانعی در کار نباشد و شرایط محقق باشد.

۴ - قبسات، میرداماد، سلسله دانش ایرانی ۷، ص ۳۷۲.

۵ - شرح منظومه، حکیم سبزواری.

۶ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۱۵۴.

۷ - اسفار، همان، ص ۲۴۴.

۸ - قبسات، میرداماد، ص ۳۷۲.

این علمای اسلامی
بوده‌اند که همچون
سایر مسائل که از
آثار یونانیان ترجمه
شد و بعداً در فلسفه
اسلامی بسط و
توسعه پیدا کرد، این
مطلب شریف را
پسرورانده و در
استنتاج مسائل مهمی
از آن بهره جسته‌اند.

درباره اینکه معیار شرافت و خست چیست و چه موجودی را ممکن اشرف و چه چیزی را ممکن اخس بشمار آوریم در لابلای کلمات حکماء ضوابطی ارائه شده ولی گویا من حیث المجموع مطلب را امری واضح و آشکار می‌دانستند. در هر حال جای این سؤال باقی است که ملاک و مناط اشرفیت و اخسیت به چیست و مرز این دو کجا از هم جدا می‌شود؟

در پاسخ می‌توان گفت: واجب تعالی که وجود بحت و مبرای از هر گونه نقص و جهت عدمی است، منبع و مأخذ و مبدأ شرف است. اگر شعر سبزواری را به یاد آوریم که می‌گوید: «لأنه منبع كل شرف» و حقیقت وجود را سرچشمه خیر و شرف می‌داند، امر واضحتر خواهد شد، چرا که حق متعال وجود محض و صرف الوجود است، بنابراین ذات اقدس او محلّ عزّ و قدس و ممکن شرف و بهاء می‌باشد. می‌دانیم بنابر اصالت وجود، همه خیرات به وجود بر می‌گردد و کاستی و خست برخاسته از ناحیه عدم و حدود ماهوی است و چون حق تعالی فیاض وجود است معطی شرف نیز خواهد بود.

به این ترتیب روشن می‌شود که وجود واجب تعالی منبع و معیار شرف است که در اعلی درجه تجرّد از ماده و اشد مراتب وجود، که دیگر فوق آن و اشد از آن چیزی قابل تصوّر نیست «فوق ما لا یتناهی بمالاتهای»، استقرار دارد. از اینرو هر موجود ممکن بسته به میزان قربش به حق و تجرّد از ماده و تبرّی از حدود عدمی، شریف و کریم خواهد بود و هر قدر تعلقش به ماده افزونتر و دایره وجودی‌اش تنگتر باشد پست‌تر و خسیست‌تر می‌باشد، تا اینکه منتهی شود به حاشیه نزولی وجود که هم

افق با عدم است، یعنی ماده اولی یا هیولی که در حقیض قوس نزول و منتها الیه مراتب وجود و در مجاورت با عدم، سکنی گزیده است. این مطلب همان است که از آن به حاشیه وجود تعبیر می‌شود:

«اعلم ان للوجود المطلق حاشیتین احدهما واجب الوجود و هو الغایة فی الشرف لانه غیر متناهی الشدة فی الکمال و غیر متناهی القوة فی الفعل. و الاخری المهیولی الاولى و هی الغایة فی الخسة لانها غیر متناهیة القصور عن الکمال و غیر متناهی الامکان و القوة و الانفعال و لا یتزل الوجود الیها مالم یقع له المرور علی جمیع الاوساط المترتبة و کذالم یرتفع الوجود فی الاستکمالات الی التقرب الی الله تعالی و مالم یقع له المرور علی جمیع الحدود المتوسطة

بینها و بین الله تعالی علی الترتیب الصعودی.^۹ بنابراین عوالم هستی که عبارتند از: عالم طبیعت و ماده یا «ناسوت»، و عوالم مافوق آن شامل «ملکوت» و «جبروت» و عالم الوهی «لاهورت» بترتیب بر شرافتشان افزوده می‌شود و لیکن عالم طبیعت در اقل مرتبه شرافت و عالم ربوبی در اعلی درجه شرف و مجد قرار دارد و سایر عوالم نیز نسبت به قربشان به باری تعالی و بعدشان از ماده، شریف و شریفتر می‌باشند. بر همین اساس نفس ناطقه که تعلق تدبیری به بدن مادی دارد اخس است نسبت به عقول که ذاتاً و فعلاً مجرد از ماده هستند.

در بیان و توضیح قاعده، اشاره شد که این قاعده مربوط به عالم مافوق اکوان و حرکات است. در واقع این امر شرط صحت و مجرای قاعده را تشکیل می‌دهد و از اینرو فهم درست آن لازم است. میرداماد و صدرالمتألهین نیز به این مطلب اشاره کرده‌اند و پیش از آنها شیخ اشراق به تذکار آن پرداخته است:

«و یصح ان یکون فی الامور الکلانیة الفاسدة شخص مامنوع مما هو اشرف و اکمل له لممانعة اسباب سماویة و لمصاغة اسباب طبیعة ایضاً تابعة للسماویات.»^{۱۰}

میرداماد هم قبسات خود را به این مورد اختصاص داده است. از متأخرین، حکیم ملاحادی سبزواری و علامه طباطبائی این قاعده را طرح و در کتب خود آورده‌اند.

شیخ اشراق در اینجا ممانعت اسباب علوی آسمانی و مزاحمت اسباب طبیعی که آن هم بنوبه خود تابع سماویات است را موجب عدم وصول یک شخص که در دار کائنات بسر می‌برد از شرف و کمال ممکن خود، دانسته است. در واقع آنچه که بین ممکن و کمال وجودی عایق می‌شود همان تعلقش به ماده هیولانی است، بنحوی که تا یک ممکن استعداد کمالی را پیدا نکند و در عین حال مانعی در راه وصول به کمال نباشد، این ارتقاء تحقق پیدا نمی‌کند: «و لیعلم ان هذه القاعدة، انما یطرد حکمها فیما فوق الکون و فی ترتیب نظام الوجود فی السلسلة البدویة. و اما فیما تحت الکون و فریما یکون الممكن

۹ - اسفار، همان، ص ۲۵۷.

۱۰ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۴۳۴.

الاشرف قدعق عن الوجود بعوايق المادة الهيولانية
من سبيل الامكان الاستعدادي»^{۱۱}.

پس در فیضان و ریزش هستی از منبع فیاض
علی الاطلاق و ترتیب نظام آفرینش که از واجب تعالی
ابتدا و به طبیعت ختم می‌شود، این قاعده حکومت
می‌کند و لزوماً هر آنچه که اشرف و اکمل است در ابتدا
ظهور می‌کند و بعد از آن سایر مراتب؛ در زنجیره عقول
طولیه این قاعده بلاشک جاری است.

چنانکه حکماء بیان داشته‌اند «عقل دوم»، «نفس اولی»
و «جرم فلک اقصی» همگی با هم و در یک درجه از
حیثیات از عقل نخست (معلول اول) صادر شده‌اند و حال
آنکه از جهت «کمال و نقص» و «شرف و خست» با
یکدیگر تفاوت رتبه دارند.

عقل دوم برتر از نفس اولی و آن نیز اشرف از جرم
فلک اقصی است؛ بنابراین چنانکه سیدداماد اظهار داشته
لازم نیست که اشرف قبل از غیر اشرف و در درجه‌ای
متقدم بر آن صادر شده باشد:

«فأما فی عرض السلسلة، فالامریات المبدعة
الصادرة عن بحوضه الامر، من حیثیات مختلفه،
متصافقة فی درجة واحدة، متفاوتة بالکمال و
النقص، فلاشرف منها لایکون صدوره قبل صدور
غیر الاشرف بالدرجة»^{۱۲}

اینکه که حدود و ثغور قاعده روشن شد: اولاً در عالم
ما فوق اکوان در عالم طبیعت و ثانیاً در سلسله طولی
وجود نه در عرض آن سلسله؛ برای تکمیل بحث، متعرض
گفتار آخوند ملاصدرا در همین باب، تحت عنوان «تنبیه
عرشی» می‌شویم:

«تنبیه عرشی: المشهور عند المعترین لهذه القاعده
ان یراعی فی جریانها شرطان احدهما استعمالها فی
متحدی الماهیه للشریف و الخسیس دون غیره و
الثانی استعمالها فیما فوق الکون و الابداهیات دون
ما تحت الکون و مافی عالم الحركات»^{۱۳}

چنانکه می‌بینیم، صدرا نیز دو شرط را در صدق این
قاعده، بنابر اعتقاد مشهور، لازم الرعایه دانسته است. یکی
استعمال قاعده در عالم مبدعات که استدلال نسبتاً
مفصلی از طرف مرحوم آخوند برای این مطلب اقامه شده
است که محصل و ملخص آن را در اینجا ذکر می‌کنیم:

«برهان آخوند بر عدم جریان قاعده در اکوان»

قاعده امکان اشرف منحصرأ در امور ممکنه ثابت
الوجود و دائمی که به سبب دوام علل ثابت، دوام دارند
کاربرد دارد؛ زیرا این دسته از ممکنات از تأثیر حرکات

فلکی و اوضاع سماوی و انوار کویکی که مقتضی حدوث
حوادث و زوال ممکنات به حسب تضاد آنها در دار وجود
و تمانعشان در مکان و زمان و تنافی آنها در ماده و
موضوع^{۱۴} می‌باشد، مبرئی و مرتفع می‌باشند.

چنانکه مرکبات عنصری و اشخاص متکون، همگی
تحت تأثیر حرکات سماوی هستند چه از حیث
وجودشان و چه از نظر عدم؛ از اینرو به حسب ذات،
ممکن است کمالی به موجودی افاضه شود ولی اسباب
خارج از ذات دخالت کرده و مانع وصول موجود به آن
کمال ممکن شوند و این اسباب چیزی جز ممانعت علل
آسمانی و علل طبیعی- که بنوبه خود تابع استعدادات
زمینی و آن هم تابع حرکات انوار و اوضاع آسمانی
می‌باشد- نیستند؛ لذا بسا شیء واحد به حسب اختلاف
استعداد یک بار واجد امری کمالی و شریف شود و یک
بار امر خسیسی به او اعطاء گردد.

این در حالی است که امور دائمی در شرف و خست
خود تابع شرف فاعل و خست اویند نه چیز دیگر (موانع
و استعدادات) از اینرو آنجا هیچ اختلافی در امور پیش
نمی‌آید مگر به سبب اختلاف فواعل یا اختلاف جهت
آنها؛ بهمین دلیل اشرف، اشرف را و اخس، اخس را
می‌سازد.

علامه طباطبائی دلیل فوق را قابل نقد و متضمن
مسامحه می‌داند. زیرا اشکال گفته شده فقط در امور
جسمانی کائنه و فاسد جریان دارد نه در غیر آن؛ و حال
آنکه از دید حکماء اجرام علوی دائم الوجود و منزّه از کون
و فسادند، پس مانعی نیست که قاعده امکان اشرف در
مورد آنها هم جاری باشد. اما با این بیان صدرالمتألهین که
فرمود:

«قاعده امکان اشرف منحصرأ در امور ممکنه ثابت
الوجود که به سبب دوام علل ثابت، دوام دارند،
کاربرد دارد.»

این اجرام را شامل نمی‌شود زیرا به سبب جواهرشان
متحرک و از حیث وجودی غیر ثابت هستند. به این

۱۱ - قیسات، ص ۳۷۹-۳۷۸.

۱۲ - همان، ص ۳۸۰-۳۷۹.

۱۳ - اسفار، همان، ص ۲۳۷.

۱۴ - ممکنات عالم مادی، همگی دارای این ویژگیها هستند؛ یعنی
با یکدیگر در تضادند مثل اسبابی که محلّ سلامتی انسان و بر ضد
آندند و در مقابل عواملی که مزاج انسان را معتدل نگه می‌دارند و از
نظر زمان و مکان با هم نمی‌سازند چرا که حلول سفیدی در یک
مکان و یک نقطه مانع از سیاهی همان نقطه است؛ و از حیث زمان
هم بهمین ترتیب مثل شب و روز؛ و ضمناً یک صورت نوعی در
ماده و محل با صورت دیگر سازگار نیست.

ترتیب نقدی که بر بیان مرحوم آخوند وارد می‌شود عبارت از این است که تعریف ایشان در مورد حوزه صدق و کاربرد قاعده، محدود بوده و جامع برخی افراد (اجرام علوی) نمی‌باشد.

اما شرط دیگری را که بنا بر مشهور در اجرای قاعده مرعی می‌دانند، استعمال آن در مواردی است که شریف و خسیس از نظر ماهوی متحد بوده باشند. این شرط با مبانی فکری صدرالمتألهین سازگار نیست؛ لذا آن را نمی‌پذیرد. از دیدگاه صدرا چون وجود حقیقت بسیطی است که تفاوت ذاتی افراد آن حقیقت جز به کمال و نقص در نفس حقیقت مشترکه نمی‌باشد که به سبب این کمال و نقص ماهیات تکثر نوعی پیدا می‌کنند یا افراد یک ماهیت به سبب امور خارج از ذات در عوارض خود تکثر و اختلاف شخصی حاصل می‌کنند (تشکیک وجود)، و تکثر دوم تنها در عالم حرکات و استعدادات رخ می‌نماید، پس می‌توان گفت قاعده امکان اشرف در مورد اثبات وجود قبلی ممکن اشرف پیش از ممکن اخس حتماً جاری است حتی اگر این دو تحت یک ماهیت واحد نوعی نباشند.

با توجه به اینکه انواع ممکنات مفارق از ماده، نوعشان منحصر بفرد است و طبعاً از هیچ ماهیت مجرده‌ای دو فرد نخواهیم داشت که یک ماهیت نوعیه آنها را تحت خود جمع کند و بین آنها تقدّم و تأخر بالشراف قائل باشیم؛ و حال آنکه مطمئناً عقل اول اشرف و اقدم از عقل دوم است و بهمین ترتیب عقل فعال افضل و اکرم از نفس ناطقه است در حالیکه اصلاً نفس و عقل از دو ماهیت مختلفند ولی قاعده امکان اشرف در تحقق قبلی عقل فعال نسبت به نفس جاری است، پس نمی‌توان اتحاد ماهوی را شرط دانست و اصولاً بر مبنای تشکیک وجود، حق با صدرالمتألهین است. زیرا اگر دو موجود از نظر ماهیت یکسان نباشند هر دو در طبیعت وجود، اتحاد دارند و همان در جریان قاعده برای اثبات اقدمیت افراد اشرف نسبت به اخس کفایت می‌کند:

«فالقاعدة جارية في اثبات الممكن الاشرف اذا وجد الممكن الاخس وان لم يكونا جميعاً تحت ماهية واحدة نوعية، لان اتحادهما في طبيعة الوجود و هي طبيعة واحدة بسيطة لا اختلاف لها في ذاتها المشتركة - يكفي في جريان القاعدة في اثبات ان الاشرف من افرادها يجب ان يكون اقدم من الاخس وان كل مرتبة من مراتب الشرف بالاضافة يجب ان تكون صادرة عن الحق الاول جل ذكره»^{۱۵}

از جمله امور دانستنی این است که در عالم کون و

فساد گرچه ممکن است موجود خسیس از نظر زمانی مقدّم بر شریف باشد و یا اینکه چون زمینۀ تحقق شریف را فراهم می‌سازد تقدّم بالطبع داشته باشد (چنانکه نطفه با خستش متقدم بر حیوان و تخم پیش از مرغ و بذر مقدم بر درخت و عنصر قبل از جماد است)، اما با کمی تأمل بدست می‌آید که علیرغم تقدم زمانی خسیس بر شریف، بحسب ایجاد شریف ذاتاً مقدم بر موجود خسیس است و فضل و کمال برای موجودی است که در ایجاد تقدّم ذاتی دارد و خست و تقیصه، خاص موجودی است در ذات خود که از حیث وجود پیدا کردن متأخر است.

شاید با استفاده از همین مطلب پاسخ آن سؤال معروف را که آیا اول تخم مرغ بود و بعداً مرغ پیدا شد؟ یا اینکه اول مرغ بود و بعد تخم مرغ بوجود آمد؟ بتوان داد؛ زیرا آنچه ذاتاً در دار هستی سبقت گرفته و با دست قدرت پروردگار ایجاد شده است همان نوع کامل و اشرف و موجود متکاملتر است، چنانکه خداوند ابتدا آدم را بدون پدر و مادر و تقدّم نطفه با دو دست قدرت خویش خلق کرد «ان مثل عيسى عندالله كمثل آدم خلقه من تراب»، اما در تنگنای طبیعت، آفرینش هر انسان در زمان خاص خود و از طریق تکامل جوهری نطفه پست صورت می‌گیرد؛ پس در این دنیای زمانمند حیوان متکامل و اشرف پس از نطفه پست و با فعلیت خسیس بوجود خواهد آمد که آن هم منحصرماً از لوازم این دنیای کون و فساد و عالم حرکات است؛ و چنانکه ملا صدرا بیان می‌دارد: مهمّ تقدّم و تفضّل ذاتی است نه آنچه که بالعرض و لاجرم در این دنیای مادی رخ می‌نماید و اگر ترتیب بالذات موجودات را تفحص کنیم، همواره کامل و شریف را پیش از ناقص و خسیس می‌یابیم:

«و قدمّ سابقاً ان ما بالفعل متقدم ابدأ علی ما بالقوة علی الاطلاق وانك لو تصفحت الاشياء و ترتيبها بالذات لا بالعرض لوجدت ان الشريف متقدم دائماً علی الخسيس و ان الوجوب متقدم علی الامكان، و الجزئی متقدم علی الكلّی و الفصل متقدم علی الجنس و الشخص علی النوع و الصورة علی المادة و الوحدة علی الكثرة، و الاتصال علی الانفصال و الوجود علی العدم و الخیر علی الشر و الصدق علی الكذب»^{۱۶}

اگر در این فهرست بلند بالای مرحوم آخوند (وجوب و امکان، جزئی و کلی، فصل و جنس، و ...) نظر کنیم آنچه که وجه مشترک تمام این متقدمین (از قبیل وجوب،

۱۵ - اسفار، همان، ص ۲۴۸-۲۴۷.

۱۶ - همان، ص ۲۴۹.

وحدت، خیر و ... را تشکیل می‌دهد همانا اصل وجود و قوت آن است؛ یعنی وحدت که مساوق با وجود است اقدم از کثرت می‌باشد؛ و وجود چون منبع خیر است لذا خیر متقدم بر شر است؛ وجود چون متن واقعیت را تشکیل می‌دهد لذا صادق و قابل پذیرش است پس صدق متقدم بر کذب است؛ و اصلاً با نظر به حقیقت وجود آن را واجب می‌یابیم؛^{۱۷} پس وجوب مقدم بر امکان است همانطور که واجب مقدم بر ممکنات است.

این مطلب همان است که در آغاز گفتیم ملاک تقدّم و تأخر، چیزی جز قوت و ضعف نیست که اصل اصیل عالم را تشکیل داده و منشأ هر حقیقتی است.

بر همین اساس موجود بالفعل همیشه مقدم بر بالقوه است؛ لذا بعنوان مثال حیوان بالفعل گرچه زماناً مؤخر از نطفه است، ولی نظر به اینکه نطفه حیوان بالقوه است از اینرو در حقیقت و بالذات حیوان (موجود اشرف) مقدم و افضل از نطفه است.

۳- «استدلال حکماء در اثبات قاعده امکان اشرف»

حاج ملاهادی سبزواری در منظومه حکمت خویش (مسمّی به غررالفوائد) برهان قاعده را بشکل زیر به رشته نظم کشیده است.

«الممكن الاخس اذ تحققتا

فالممكن الاشرف فيه سبقا»

«لأنه لولاه ان لم يفيض

فجهة تفضل حقاً يقتضی»

«و ان اخس فاض قبل الاشرف

علل الاقوی عندذا بالاضعف»

«و ان مع الاشرف فی الصدور

بواحدھا ما مصدر الکثیر»^{۱۸}

پیش از آنکه به توضیح اشعار فوق بپردازیم، این نکته را متذکر می‌شویم که چنانکه شیخ اشراق با الهام از کلمات ارسطو نخستین بار به تأسیس قاعده امکان اشرف پرداخته و بعد سایرین از او متابعت کرده‌اند برهان قاعده نیز اول بار توسط خود او اقامه شده^{۱۹} و حکمای متأخر امثال ملاصدرا و پیش از او میرداماد و در عصر اخیر حکیم سبزواری و دیگر متابعان حکمت متعالیه، عیناً به همان برهان استشهاد جسته‌اند. وی در کتاب مطارحات چنین می‌گوید:

«و ممّا ینبغی ان تعلم ان من جملة ما حمل القدماء

علی اعتقاد و الاشرف و الاکرم، فی الامور السماویة

و غیرها شهادة القطر بوقوع الاشرف فالاشرف»^{۲۰}

پیدااست از نظر شیخ اشراق، این قاعده چندان نیازی

هم به اقامه برهان ندارد و فطرت آدمیان در صورت درک صحیح از آن، شهادت به صحّت آن می‌دهد، از اینرو می‌توان این قاعده را کالبدیهی بشمار آورد. وی می‌افزاید:

«و لمّا علمت ان الواحد لایجب به ما لیس بواحد،

فاذا وقع الاخس بواجب الوجود و فی الامکان

اشرف منه، فاذا فرض وقوع الممكن الاشرف

فلایقع بواجب الوجود لانه وحدانی الذات و حصل

به الأخص، فیستدعی فرض الاشرف جهة اشرف مما

علیها واجب الوجود و محال تصور جهة اشرف من

واجب الوجود، فمحال ان لایأتی جوده علی ممکن

اشرف و محال ان یعقل اشرف مما حصل منه»^{۲۱}

نکته قابل توجه در این تقریر، این است که مبنای

استدلال بر عدم صدور کثیر از واحد بنا شده از اینرو

همانطور که میرداماد متذکر شده، این قاعده از متفرعات

اصل «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» می‌باشد:

«مما یتفرع عن اصل امتناع صدور الکثرة عن

الواحد الحق، من حیثیة واحدة فی درجة واحدة،

اصل آخر یقال له «قاعدة الامکان الاشرف»»^{۲۲}

اینک برای اینکه تصویر روشنی از برهان داشته باشیم

به اشعار حکیم سبزواری مراجعه می‌کنیم. وی می‌فرماید:

«الممكن الاخس اذ تحققتا...» اگر ممکن اخس موجود

باشد، لازم است پیش از آن، ممکن اشرف محقق گشته

باشد، چرا که در غیر اینصورت سه راه حل بیشتر باقی

نمی‌ماند:

الف) اصلاً ممکن اشرف نه بواسطه و نه بیواسطه از

مبدأ فیاض صادر نمی‌شود؛

ب) ممکن اشرف بواسطه اخس صادر گردد (پس از

آن)؛

ج) اشرف به همراه اخس و در درجه آن از مبدأ صادر

شود.

این فروض سه گانه همگی باطل و به حصر عقلی

تنها فرض نخستین که مطلوب ماست صحیح می‌باشد.

زیرا اگر صدور اشرف سابق بر اخس نباشد و اصلاً از مبدأ

متعال وجودش افاضه نگردد با در نظر گرفتن اینکه

علی الفرض ممکن است و از فرض تحقق او محالی لازم

نمی‌آید و چون از جمله مبذعات است که صرف امکان

۱۷- با در نظر گرفتن تقریر مرحوم علامه از برهان صدیقین در

اثبات واجب تعالی (جلد پنجم اصول فلسفه).

۱۸- شرح منظومه حکیم سبزواری با تعلیقات آیه‌الله حسن زاده

آملی، نشر ناب ۱۴۱۳ ه.ق، ص ۷۲۸.

۱۹- در «حکمة الاشراق» و «المشارع و المطارحات».

۲۰- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، همان.

۲۱- همان. ۲۲- قسبات، ص ۳۷۲.

المذكورة في صدور الفصل التي هي قاعدة امکان الاشرف»^{۲۳}

توضیح: اگر ممکن اخس موجود باشد و پیش از آن (بالذات) ممکن اشرف موجود نیامده باشد، چهار حالت پیش می‌آید:

- ۱ - خلاف مقدر،
- ۲ - جواز صدور کثیر از واحد،
- ۳ - جواز صدور اشرف از اخس،
- ۴ - وجود جهتی اشرف از آنچه نور الانوار، واحد به آن است.

زیرا اگر فرض کنیم وجود اخس به سبب واسطه‌ای است، اشکال اول (خلاف تقدیر) پیش می‌آید. شارح در جای دیگر همین مطلب را اینگونه توضیح می‌دهد: «و ان جاز [صدور الاشرف] بواسطة، فيلزم جواز كون المعلول اشرف من علته، لان التقدير ان صدور الاخس عند المبدأ المتعال [بغير واسطة، اذ لو كان بواسطة معلول آخر للواجب. والعلة اشرف من المعلول و متقدمة عليه بالذات، فيكون قد وجد قبل

هذا الاخس ما هو اشرف منه - و هو المطلوب. فاذا جاز صدور الاشرف بواسطة، فلاشك انها الاخس لامحالة»^{۲۴}

اگر بنا باشد که صدور اشرف از مبدأ تعالی بواسطه باشد، آن واسطه حتماً همان ممکن اخس خواهد بود (اگر قائل به قاعده امکان اشرف نباشیم) و در اینصورت لازم می‌آید که معلول اشرف از علت باشد. حال اگر کسی برای فرار از این محذور، بگوید، خود ممکن اخس معلول یک علت اشرف از خود است که بین او و مبدأ واسطه شده؛ در این حالت هم، خلاف مقدر گفته، زیرا بحث ما بر سر اولین ممکن و معلولی است که از واجب تعالی صادر می‌شود که آن آیا ممکن اشرف است و یا ممکن اخس؛ بنابراین دیگر بین این دو و مبدأ فیض فرض واسطه، خلاف تقدیر است.

علاوه بر این، در این حالت مطلوب ما (اثبات قاعده امکان اشرف) بر کرسی نشسته است زیرا خصم خود پذیرفته است که اشرف قبل از اخس تحقق یافته است؛ و

ذاتی برای ایجادش کفایت می‌کند، پس باید گفت او مقتضی جهتی است اعلی و اشرف از آنچه در واجب وجود دارد؛ که آن جهت سبب افاضه وجود او شود و این یعنی واجب تعالی جهتی از شرف را واجد نباشد و چون وجود منبع شرف است پس لازم می‌آید که در او نقصان وجودی باشد و این هم محال است؛ چون او در اعلی مرتبه وجود و نهایت درجه شدت قرار دارد (فوق مالیتناهی بما لایتناهی فی الشدة). یا اینکه بگوییم، ممکن اشرف از سوی مبدأ تعالی صادر می‌شود، ولی بواسطه اخس؛ در اینصورت لازم می‌آید معلول، اشرف از علت و

اقوای از آن باشد که این هم نشدنی است. زیرا علت، هستی بخش معلول است و نمی‌شود در کمالات و شرف انتقص از معلول خود باشد و بلسان حکماء: فاقد شیء نمی‌تواند معطی شیء باشد. پس اگر بگوییم هر دو با هم از ناحیه باری تعالی بوجود آمده‌اند مستلزم این است که خدای متعال که واحد محض و بسیط صرف است خالق دو موجود - با

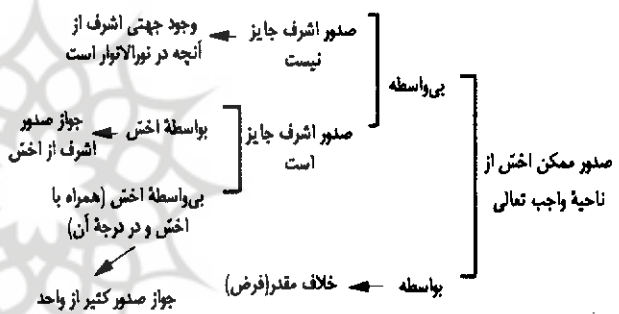
هم - باشد، یعنی در مرتبه واحد و از جهت واحد دو معلول از او صادر شود؛ و این هم مستلزم صدور کثیر بما هو کثیر از واحد بماهو واحد است و امری محال. شیخ اشراق در کتاب مهم خود، (حکمة الاشراق) نیز متعرض این برهان شده و در آن از تعابیر خاص خود از قبیل «نور الانوار» و «اخس ظلمانی» استفاده کرده است. شارح حکمت الاشراق، پس از توضیح عبارات کتاب، مجدداً برهان را به قول خودش، منطبق با نظم طبیعی، تقریر می‌کند:

«لو وجد الممكن الأخس و لم يوجد الممكن الأشرف قبله، لزم اما خلاف المقدر او جواز صدور الكثير عن الواحد، او الأشرف عن الأخس، لو وجد جهة اشرف مما عليه نور الانوار. لأن وجود الأخس ان كان بواسطة، لزم الاول. و ان كان بغير واسطة او جاز صدور الأشرف عن الواجب، لزم الثاني. و ان جاز عن معلوله، لزم الثالث. و ان لم يجز عنهما لزم الرابع. و اذ بطلت الاقسام كلها، علی تقدیر وجود الأخس مع عدم وجود الأشرف قبل بالذات، فذلک التقدير باطل، ويلزم من بطلانه، صدق الشرطية

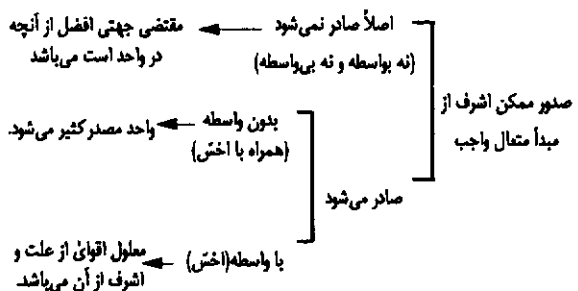
۲۳ - مجموعه مصنفات شیخ اشراق، همان.

۲۴ - همان.

اما دنباله توضیح بدین صورت است که اگر وجود اخس بدون واسطه از مبدأ صادر شده باشد و در عین حال صدور اشرف هم از واجب تعالی جایز باشد، اشکال دوم (جواز صدور کثیر از واحد) پیش می آید؛ و اگر جایز باشد که اشرف از معلول واجب (ممکن اخس) صادر شود، اشکال سوم (جواز صدور اشرف از خس) مطرح خواهد شد و اگر فرض کنیم که وجود اشرف از هیچ یک از آن دو جایز الصدور نباشد (از واجب و از ممکن اخس)، اشکال چهارم به میان می آید، یعنی وجود جهتی اشرف از آنچه که در نور الانوار می باشد؛ بنابراین فقط و فقط ممکن اشرف پیش از ممکن اخس لباس وجود به تن می کند و بس...
 تقریر برهان در اینجا با آنچه از زبان سبزواری نقل کردیم، اندکی متفاوت است و آن هم بدلیل نحوه ورود در برهان و مآخذ تقریر است. بیان شارح حکمة الاشراق را بشکل زیر می توانیم بنمودار در آوریم؛
 فرض خلف: اگر ممکن اخس موجود باشد، و ممکن اشرف پیش از آن موجود نشده باشد در اینصورت:



بسنظر می رسد تقریر حکم سبزواری از برهان، سهل الوصولتر باشد، نمودار حاصل از برهان وی بشرح زیر می باشد؛
 فرض خلف: اگر صدور ممکن اشرف، سابق بر ممکن اخس باشد در اینصورت:



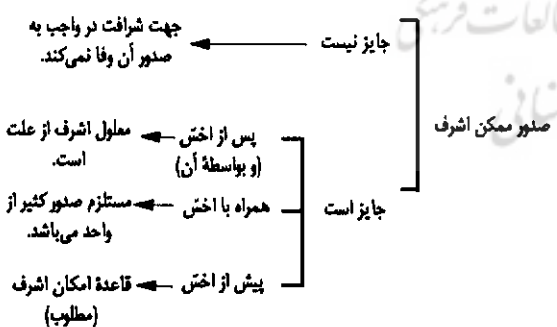
بنظر می رسد در این نمودار و اقسام مفروض آن، جای یک فرض خالی است و آن اینکه، کسی ممکن است بگوید اشرف از مبدأ متعال صادر می شود، ولی نه

بواسطه اخس و نه در عرض آن، بلکه بواسطه موجود دیگری از مبدأ، کسب فیض می کند. البته با توضیحات گذشته بطلان این فرض هم بسیار روشن بنظر می رسد و شاید بهمین دلیل حکماء آن را شایسته ذکر ندیده اند؛ زیرا بحث و سؤال پیرامون این مطلب بود که بین دو ممکن که یکی اشرف و دیگری اخس می باشد کدام یک در صدور از باری تعالی مقدم و علت آن دیگری است و طرح یک ممکن و موجود دیگر در واقع خلاف مقدر می باشد.

در اینجا می توان نقل سؤال نمود به این ممکن که معلول باری و علت ایجاد ممکن اشرف (مورد بحث) می باشد و اینکه بین این دو چه رابطه ای از حیث تقدم و تأخر در شرافت وجود دارد، یعنی از این دو، آن یک که اشرف است به باری تعالی نزدیکتر می باشد یا آنکه اخس است؟ و باز اشکال سر جای خود باقی خواهد بود. علاوه بر این، بین این فرد ثالث و آن ممکن اخس مورد بحث، که او را قبل از ممکن اشرف فرض کرده بودیم چه نسبتی وجود دارد؟ اگر بینشان رابطه علی است که بنا بر دلایل پیشین حتماً علت اشرف قبل از معلول اخس می باشد و اگر چنین رابطه ای نداشته باشند، پس دو موجود ابدعی در عرض هم هستند که همراه با یکدیگر از باری تعالی صادر شده اند و این هم با قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» ناسازگار است.

شاید بتوان برهان را شبیه به آنچه صاحب منظومه، بیان داشته است - بشکلی آسانتر - طرح و ارائه کرد، که در زیر بشکل نموداری قابل بررسی است؛

فرض خلف: صدور ممکن اشرف، متقدم بر ممکن اخس نباشد در اینصورت:



تذکر این مطلب لازم بنظر می رسد که قبلیت و بعدیت مطرح شده در این مسئله از نوع قبلیت و بعدیت بالذات و در مرتبه وجودی است نه قبلیت و بعدیت زمانی؛ چرا که در مبدعات نه ماده هست و نه حرکت؛ و بالطبع زمان که از اوصاف و عوارض موجودات مادی است در آنجا وجود نخواهد داشت. بنابراین، پس و پیشی در مطالب گذشته بمعنای تراخی زمانی نیست. □